

مفاهیم اجتماعی در تعارض با واقعیات اجتماعی

ناصر ایرانیپور

ملی، فرهنگی، زبانی، دینی و مذهبی معین تعلق ندارند، چه نامیده می‌شود؟

هر یک از این پرسشها پاسخ می‌طلبند. و آنها را صد البته نباید به سیاق گذشته برای ردگم کردن و انحراف افکار عمومی توده‌های ستمدیده غیرفارس، در لابه‌لای شعرهای این یا آن شاعر فارس‌زبان زیسته در هزاره‌های پیش و یا مثلاً در «قانون اساسی انقلاب مشروطیت» که هیچگاه هیچ بند مثبت آن اجرا نگردید و به قریب یک سده پیش برمی‌گردد، جستجو نمود، بلکه شایسته است که این کاوش، از لحاظ تجریدی بر اساس جدیدترین تحلیلهای و متدهای علوم اجتماعی و از لحاظ عملی بر پایه واقعیات به ویژه اتنیکی و داده‌هایی که نظام موجود سیاسی، حقوقی، اقتصادی، فرهنگی، رسانه‌ای و ... کشور بدست می‌دهند، صورت پذیرد. طبیعی است که در چنین صورتی این پاسخها نه «ایرانی»، بل علمی و جهانشمول خواهند بود. ذکر این نکته بدیهی به ویژه از آنجا اهمیت پیدا می‌کند که مشاهده می‌شود، در ایران طیف معینی از «صاحب‌نظران» وجود دارند که ایران را تافته جدا بافته می‌دانند و اگر هم از نظر انتزاعی این یا آن واقعیت علمی را بپذیرند، در نهایت اما مدعی می‌شوند که گویا این یا آن تعریف، این یا آن راه‌حل در مورد ایران صدق نمی‌کند، و بدین گونه ایران را تابع هیچ قانونمندی علمی نمی‌دانند؛ لذا تلاش می‌کنند، به زعم خودشان پاسخهای به اصطلاح «ایرانی» بدانها بیابند.

البته مشهود است که در ایران با سمتگیری دم‌افزون پارتيکولاریستی آن، پاسخهای قبلی که چون نسخه‌های بیچیده شده دکترین ناسیونالیستی - دولتی وجود داشتند، اکنون دیگر هر چه بیشتر از اعتبار می‌افتند؛ به این معنی که دیگر تبیین واحدی از مضمون این مفاهیم کلیدی در ایران بین اندیشوران و فعالان سیاسی طیف از لحاظ سیاسی و اتنیکی ناهمگون مردمانی که مقولات فوق ظاهراً به آنها برمی‌گردد، وجود ندارد و به طبع آن، افراد، نیروها و طیفهای مختلف فکری و سیاسی‌ای که به این مفاهیم استناد می‌کنند، به فراخور و از زاویه دید و مصالح خود تعاریف متفاوتی از آنها ارائه می‌نمایند.

یکی از عواقب و تبعات این فرآیند این می‌باشد که دیگر کمتر کلاه شرعی «سلحشوران» و «مرزداران غیور» و «اصیل‌ترین ایرانی‌ها» و «بنیانگذاران تمدن ایرانی» و «نظام همه را دوست دارد» و از این دسته واژه‌ها و عبارتهای تھی از محتوا و ردگم کن و دماغ‌کوژیک سر مخاطبان این نظریه‌های انحلال‌گريانه، یعنی ملیتهای غیرفارس داخل ایران، می‌رود و حتی کم نیستند کسانی از این طیف که اساساً دیگر قائل به وجود موجود موهومی به نام «ملت ایران» نیستند.

در هر حال، اینکه هر از چندگاهی جنبشهای ملی یا به قول بر مسند قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی نشسته‌ها «تحریکات قومگرایانه» به اشاره «بیگانه»، این چنین دولت و «ملت ایران» را به چالش می‌کشند و برای نمونه قتل جوانی شوریده یا کاریکاتوری به «شورش قومی» با چنین ابعادی تبدیل می‌گردد، دال بر جاری بودن همچون چالشهایی است. آیا اینکه این «ایرانیان» و این «ملت واحد» پس از یک تاریخ ادعایی چندهزارساله و دست کم یک قرن تاریخ

اصولاً در ایران کمتر مفهومی معنی غیرمجازی خود را دارد و کمتر مطلب سیاسی که در رکاب حاکمان تدوین نشود، غیراستعاره‌ای فرموله می‌گردد. صراحت، شفافیت و علنیت که لازمه روشنگری، روشنگری و اساساً هر جامعه سالم و دمکراتیک است، در ایران، حتی در بین اکثریت روزنامه‌نگاران مستقل و غیرحکومتی نیز، چندان رایج و ریشه‌دار نیست، چه برسد به اینکه پایه اصلی روحیه کنکاشگرانه و منش حقیقت‌جویانه متدولوژیک آنها باشد.

این امر در درجه نخست ریشه در سنت لاینقطع استبداد ایرانی دارد؛ ایرانیان برای در امان ماندن از تیغ سانسور و تعقیب و مجازات گاهاً به چنان «ابداعات» زبانی دست می‌زنند که هر کدام شایسته مدالی است! اما آن روی سکه چنین «نوآوری‌هایی»، صرف‌نظر از جوانب مثبت آن و گذشته از اینکه نباید پنداشت که این کار در همه موارد تعمدی و با نیت سوء صورت می‌گیرد، می‌تواند آشفته‌گی زبانی و به ویژه تهی‌شدن مفاهیم اجتماعی و سیاسی از محتوا و مضامین واقعی خود باشد، از جمله با این پیامد که گاهاً مفاهیم مثبت بار منفی می‌گیرند و منفی بار مثبت.

این سرنوشت را در ایران برای نمونه واژه‌ها و عبارتهای ذیل داشته‌اند: «نگاه امنیتی» (به جای سرکوب پلیسی و نظامی = معرفی یک کارکرد و سیاست منفی بعنوان پدیده‌ای مثبت)؛ «مرکزگرایی» (که در ایران به جای «شوونیسم» بکار برده می‌شود = معرفی یک مکتب ضددمکراتیک بعنوان گرایش اداری نه الزاماً منفی)؛ «ملی» (به جای «شوونیستی» و «دولتی»؛ مثلاً در ایران «ملی کردن» یعنی «دولتی کردن»!!) و مقصود از «امنیت ملی» امنیت دولتی است = و این یعنی مثبت وانمود کردن مضمون واقعی یک سیاست و رویکرد منفی (معین) و «محلی» یا «قومی» (به جای «ملی»، تا آنجا که به ملیتهای غیرفارس ایرانی مربوط می‌شود = اینجا نیز جایگزینی یک صفت مثبت با یک صفت منفی دیده می‌شود).

به همین ترتیب مفاهیم پایه‌ای دیگری نیز وجود دارند که تاکنون تعریف علمی - تاریخی از آنها ارائه نگردیده است، هر چند که آنها از زمان رنگ‌باختن رویکرد ایدئولوژیک - آئینی حاکمیت و پررنگ‌تر شدن وجه ناسیونالیستی آن، دوباره به تکیه کلام سیاستمداران ریز و درشت کشور تبدیل شده‌اند و شاید کمتر مفاهیم دیگری را بتوان یافت که به اندازه آنها کاربرد داشته باشند. «ملت ایران» از مهمترین این مفاهیم می‌باشد. لذا باید تابوشکنی کرد و با شفافیت و صراحت غیرمتعارف پرسید: جدأ «ملت» چیست و «ملی» چیست؟ «ایران» چیست و «ایرانی» کیست؟ «قوم» چیست؟ و «قومگرا» یا «خاص‌گرای محلی» کیست؟ آیا اساساً مقولاتی به نام «هویت ملی ایرانی» و «ملت ایران» وجود دارند؟ اگر دارند، «هویت» و وجه مشترک و ملی ایرانیان کدام مؤلفه است و این «ایرانیان» از چه وظایف و حقوق برابری برخوردارند؟ در این راستا راهگشا خواهد بود، چنانچه سوالات ذیل را نیز مطرح نمود: شوونیسم چیست؟ فاشیسم چیست؟ و محروم ساختن میلیونها انسان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، سیاسی، فرهنگی و غیره‌شان تنها به صرف اینکه به یک گروه

«ملت‌سازی» به خیابانها می‌ریزند و مثلاً خواستار تدریس زبان مادری خود - آذری، کردی، عربی، بلوچی و ترکمنی - می‌شوند و در اعتراض به سیاستهای آسیمیلیستی و وضع نابرابر موجود غرق و غرور ملی (یا «قومی») خود را که طبق برنامه‌ها و سیاستهای ناسیونالیستی حاکم علی‌القاعده نمی‌بایست اثری از آن باقی می‌ماند، به این نحو بروز می‌دهند و تازه سرآمدان و نمایندگان فکری آنها هر روز به تعبیری انشقاق طلب‌تر و مرکز‌گریزتر و به تعبیری دیگر خودباورتر و قائم‌به‌ذات‌تر می‌گردند، نمایانگر فقدان همچون وحدت به اصطلاح «ملی» نیست؟

حال که مبرهن است، دیگر چنین وحدت بیشنی پایه‌ای وجود ندارد، باید پرسید که چه کسی و کدام طیف، با چه دستگاه نظری و در کدام جایگاه حقوقی و سنگر سیاسی و ایدئولوژیکی و اتنیکی کدام تعریف معین را از مفاهیم فوق به ویژه از «ملت» ارائه می‌کند. در تلاش برای کلاسه‌بندی افرادی که این مفاهیم را بکار می‌برند، عمدتاً دو گروه متفاوت را می‌توانیم از هم متمایز سازیم: دسته‌ای را آنانی تشکیل می‌دهند که با یا بلاواسطه، علناً یا نهاناً، آگاهانه یا ناآگاهانه از منظر انکارناپذیر شوونیستی از اقتدارگرایی و عظمت‌طلبی قومی فارس و موقعیت حقوقی، سیاسی، اقتصادی برتر و تبعیض‌گرایانه آن دفاع می‌کنند (و تازه این رهیافت و راهبرد را جعلاً «ملی» و «ایرانی» نیز می‌نامند) و اتفاقاً از همین زاویه و یا برای تداوم چنین سیاستی مفهوم‌پردازی می‌کنند، و دسته دیگری که از ستم ملی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی روارفته بر خود می‌نالند و کم‌کم می‌رود، از زاویه ستم‌زدایی و تکوین خودآگاهی و شعور ملی خود همه آنچه را که دسته اول تاکنون برای آن تعریف و تبیین و آری، تجویز و تزریق نموده، زیرسوال ببرد و در این راستا مفاهیم کلیدی علوم اجتماعی را از نو پردازش و بازتعریف کند.

بنابراین، این تمایز، این صف‌بندی کزراه‌های معرفتی، کج‌اندیشی خلق‌الساعه نیست، بل حکایت از منظرها و دستگاههای فکری و نهایتاً از منافع و مصالح مختلف دارد. اتفاقی نیست که تعاریفی که به ویژه دسته اول از مفاهیم نامبرده ارائه می‌دهد، نه ارتباطی با علم دارند و نه قرباتی با واقعیات جامعه متنوع ایران، بلکه مفهوم‌پردازی‌ای است صرفاً به منظور دستیابی به یک هدف معین سیاسی. کم نیستند کسانی از این گروه که در همین راستا «زبان فارسی» خود را نشانه «هویت ایرانی» و حتی «شاهنامه فردوسی» را «شناخته‌نامه ایرانی» همه «شهروندان» این خطه می‌دانند!!! البته بدون اینکه برای زبانهای «ایرانیان» غیرفارس تره هم خورد کنند و از این مردم، که گویا بر اساس شواهد و قرائن موجود در اکثریت نیز قرار دارند، دست‌کم چون مطیعان و موجودات انسانی مستعمرات داخلی خود نظری در این ارتباط بخواهند و بپرسند: «آیا می‌خواهید که ما زبان فارسی را زبان «مشترک» و «ملی»!! شما قرار دهیم، آنرا با بهره‌گیری از منابع مالی که از جمله از آن خود شما و فرزندانان و نسلهای آینده‌تان است به شما تحمیل کنیم (بخشید: بیاموزانیم)، تا شما با این زبان، «فرهنگ‌سازی» (!!) کنید و دیگر زبانهای دنیا چون انگلیسی، فرانسوی، عربی، آلمانی، چینی، روسی،... را در مدارس و مؤسسات آموزش عالی فرابگیرید، ولی در زادگاه و خاک و سرزمین آبا و اجدادی خود اجازه آموزش به زبان مادری خود را نداشته باشید؟»

کردستان و خوزستان ... ضرورت بازبینی اساسی در چنین تعاریف ذهنی‌گرایانه «فرانسوی‌مآبانه» و تهی‌گشته از مضمون دمکراتیک مفاهیم و پایان دادن به کاربرد اراده‌گرایانه، اقتدارگرایانه و مخرب و تنوع‌کش آنها را برای چندمین بار اظهارمن‌الشمس ساخته است؛ مفاهیمی که تعبیرات رایج آن در ایران ساخته و پرداخته عصر مطلق‌گرای پیشاروشنگری و پروژه شکست‌خورده «ملت‌سازی» سهواً «مدرنیستی» نامیده شده رضاشاهی و آتاتورکی می‌باشد و اکنون در هزاره سوم نیز هر روز چون پتکی بر سر مردمی که گناه کبیرشان سخن‌نگفتن به زبان ملت حاکم تحت عنوان مجعول «زبان مشترک»!! است و یا به این جرم نابخشودنی که خواستار برخورداری از اجازه و امکانات برای آموزش زبان مادری و نامیدن آزادانه فرزندانشان، خیابانها و اماکنشان به زبان خود، و بخش برنامه تلویزیونی سراسری به زبان واقعی و سانسور نشده و تحمیل‌نشده خود، این ابتدایی‌ترین حقوق و آزادیها در هر جامعه بنانگشته بر پایه اصول فاشیستی، هستند، کوئیده می‌شود؛ بازبینی‌ای که در نهایت باید به تحول بنیادی نظام فکری شوونیستی آنها و ساختار تک‌ساختی و تبعیض‌آمیز سیاسی زائده آن بیانجامد، چه که یقیناً فردا برای آن دیر خواهد بود. مسلم است که حتی اگر پیروان بینش شوونیستی کبک‌گونه نخواهند واقعیات دوروبر خود را ببینند و به بازبینی بنیادهای فکری خود پردازند و در نهایت با آن گسست کنند، جنبشهای حق‌طلبانه ملیتهای ایرانی از حرکت باز نخواهند ایستاد، روند خودآگاهی ملی خود را تسریع بخشیده و این دینامیزم بلاشک منشاء معرفتها و حرکتهای پیش از پیش خواهد شد.

همانطور که ملاحظه می‌کنید، این نوشته کوتاه که ابتدا بنا بود پیش‌درآمدی باشد برای ترجمه‌ای در همین ارتباط، اما اکنون به سبب طولانی‌تر شدن آن به صورت مقاله حاضر انتشار می‌یابد، رسالت خود را ارائه تعریف جامع و مانعی از مفاهیم پیش‌گفته قرار نداده است، بل تنها ترسیم خطوطی کلی است و ندایی می‌باشد برای یک بازنگری اساسی در این حوزه اجتماعی و جامعه‌شناختی.

آنچه که نگارنده می‌خواهد توجه خوانندگان را به آن معطوف سازد، این انگاشت و برداشت می‌باشد که تعاریفی که تاکنون برای این مفاهیم به ویژه برای مفهوم «ملت ایران» ارائه گردیده‌اند، بازتاب واقعیات و سیمای رنگارنگ ایران نمی‌باشند، بل تلاشهایی تجریدی بوده‌اند از جانب نظریه‌پردازان ناسیونالیسم فارس تحت عنوان «ملی‌گرایی ایرانی» برای لایوشانی تنوع جامعه ایران به منظور پیشبرد پروژه ساخت و پرداخت به اصطلاح «ملت ایران» با هزینه کردن صرف از ملیتهای غیرفارس ایران و به بهای عقب‌نگه‌داشتن سیستماتیک جوانب سیاسی و فرهنگی - اتنیکی حیات مستقل آنها به سود ملت و فرهنگ حاکم فارس.

در راستای خدمت به این بحث و ضرورت ایجاد یک دگرذیسی و دگراندیشی بنیادی در ارتباط با تعریف این مفاهیم و استنتاجات و تبعات سیاسی آن، در حال ترجمه مقاله‌ای علمی تحت عنوان «صیانت از اقلیتها و مفهوم ملت در گفتمان تاریخ اندیشه از زمان روشنگری» هستم که امیدوارم بتوانم آن را هر چه زودتر به اتمام رسانده و در اختیار اندیشورزان علاقمند بگذارم.

آلمان، ۲۹ خرداد ۱۳۸۵

آثار زیانبار همچون تبیین‌های شوونیستی هر روز بیش از پیش نمایان می‌گردد. به ویژه رویدادهای اخیر آذربایجان و پیش از آن، در